

شرق

روزنامه

مردم تهران پس از معود تیم ملی فوتبال به جام جهانی به خیابان‌ها آمدند. / عکس: سهنذ تاک، شرق



www.sharghdaily.ir

شنبه ۹ بهمن ۱۴۰۰ • ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۴۴۳ • ۲۹ ژانویه ۲۰۲۲
سال نوزدهم • شماره ۴۲۰۷ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۷ • اذان مغرب ۱۷:۴۸
اذان صبح فردا ۵:۴۰ • طلوع آفتاب ۷:۰۷

fardashargh@gmail.com

روزنامه‌فرو

نور نوشت

روزگار کرونایی

شبیه به خالی‌بودن یک صندلی

زمان هیچ چیز را غیر خویش قبول ندارد، بی‌رحمانه در حال گذر است و حالا این سؤال مطرح می‌شود که چه چیزهایی می‌تواند جبران این لحظات باطل و سبیری‌شده باشد؟ فهرست بلندبالایی از فیلم‌هایی که اکران نشده‌اند و در صف انتظار ایستاده‌اند، آثار ازنده‌ای که هنوز روی دیوار گالری‌ها و موزه‌های شهر قرار نگرفته‌اند، ملاقات‌هایی که منقضی شده‌اند، بلیت‌های سفری که کنسل شده‌اند و آدمیانی که به سفر بی‌انته‌ا رفته‌اند! بیننده‌ای که تشنه دیدن است؛ چون این‌گونه به نظر می‌رسد که انسان محدود شده بیشتر قدر آزادی را می‌داند. حالا حتی می‌توانیم با رقم خالی‌بودن یک صندلی همزادپنداری کنیم و شاهد باشیم که روزی کسی روی آن خواهد نشست. هیچ چیز نمی‌تواند جلوی تصویرسازی ذهن آرتیست را بگیرد. هر اتفاقی می‌تواند یک الهام بزرگ برای تولیدکردن یک اثر هنری باشد. کرونا تولید را بالا برد، اما محدودیت‌هایش جلوی پخش‌شدن را گرفت؛ اما تنها مسیر ممکن برای دیدن و کشف‌کردن پسرزدن شبانه در فضای مجازی است؛ نمایشگاه‌های مجازی، سینماهای مجازی و حتی زیستن مجازی. حالا بیشتر از گذشته انسان به فضای اطراف خود می‌پردازد و برخلاف گذشته از حجم وقایع دردناک اتفاق افتاده در جهان شوکه نمی‌شود! انکار سوزن سرم بی‌خیال‌شدن را در رگ‌هایمان فروبرده‌اند و قطره‌قطره در جانمان چکانده‌اند. انسان معاصر دیگر به وجد نمی‌آید.

شبیه به آثار آدرین گنی نقاش ۴۴ساله رومانیایی، او را در میان اسامی آرتیست‌های کارکرده در موزه پیمیدو پیدا کردم. او انسان معاصر را به تصویر می‌کشد؛ همان‌قدر پریشان و همان‌قدر تنها. شاید همین نکته باعث می‌شود



هشت، در وصف این روزها می‌گوید: حالا همه ما با وجود تفاوت‌های زبانی و فرهنگی در سراسر دنیا در تجربه زیستن در برزخ با یکدیگر مشترک هستیم و می‌توانیم با یکدیگر همزادپنداری کنیم.

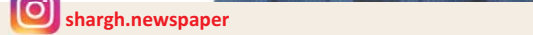
همان‌طورکه هر روز از خود می‌پرسیم آیا زندگی بدون ماسک ممکن است؟ کجا و چگونه می‌شود امیدوار بود؟ انسان هیچ‌گاه به این اندازه به آینده نمی‌اندیشید. این دستاورد زیستن در این دوره است. کرونا فقط از بین نبرد، بلکه برخی از ما را از خواب زمستانی بیدار کرد. به ما یادآور شد که

چهره هفته

نماینده عضو کمیسیون ویژه طرح صیانت با این اظهارنظر چهره هفته «شرق» شد:

تعمیرات دوره‌ای چندماهه تلگرام و توئیتر به خاطر انتخابات ۸۸ ایران متوقف شد

این کار منصرف شدند. این اظهارنظر در حالی است که تلگرام چند سال بعد از وقایع ۸۸ تأسیس شد و عبارت «تعمیرات چندماهه» هم در ادبیات پلتفرم‌های شبکه‌های اجتماعی ترکیب غربی است. رقیب آقای یزدی‌خواه، ولی‌الله لونی، رئیس مجمع عمومی جامعه مدرسین بود که در نامه‌ای به سیدابراهیم رئیسی خواستار جلوگیری از ورود زنان به ورزشگاه در روز بازی ایران و عراق شده بود. این



shargh.newspaper

هفته‌نوشت

فرهنگ و هنر: توسعه رهایی‌بخش



الهام فخاری
روانشناس و کنشگر فرهنگی

روند، جالش‌ها و پیامدهای توسعه و پیوند آن با فرهنگ همواره یکی از موضوع‌های پرگفت‌گو است. یکی از برجسته‌ترین چهره‌های اقتصادپژوهی توسعه و خوب‌بود (رفاه) که همواره بر نقش فرهنگ در توسعه پافشاری دارد، آمارتیا سن است. آمارتیا کومار سن اقتصادپژوه برنده نشان نوبل اقتصاد (۱۹۹۸)، چهره‌ای هندی‌تبار، دیدگاهش به اقتصاد اجتماعی-انسانی است و با تحلیل‌های اخلاقی، فلسفی و سیاسی درباره پیوند فرهنگ و هنر با اقتصاد شناخته می‌شود. او بیش از سه دهه در زمینه تخصصی اقتصاد، از اقتصاد خرد و اقتصادسنجی تا اقتصاد رفاه و توسعه و روش‌شناسی اقتصادی کار کرده و همچنین در زمینه نابرابری، نابرخورداری (فقر) گرسنگی، بی‌کاری و نقش زنان در توسعه پژوهش انجام داده است. در دهه کنونی بیشتر نوشته‌های سن به فارسی برگردانده شده‌اند که «توسعه به‌منایه آزادی»، «اندیشه عدالت»، «اخلاق و اقتصاد»، «کیفیت زندگی»، «هویت و خشونت» و «برابری و آزادی»، از آن جمله هستند. کاظم فرهادی چند مقاله و سخنرانی او را که کانون‌مند بر پیوند میان توسعه و فرهنگ بوده، گردآوری کرده و به فارسی برگردانده است و نشر چشمه نخستین بار در سال ۱۳۹۴ با سرچسته (عنوان) «فرهنگ، هنر و توسعه» در ۱۰۳ صفحه به چاپ رساند. ساختار این نوشته دربردارنده یادداشت برگرداننده، مقاله نخست درباره دیدگاه و کارهای یکی از فیلم‌سازان برجسته هند (ساتیاجت رای)، «مقاله پس از آن درباره برجستگی (اهمیت) فرهنگ و مقاله پایانی بازخوانی سخنرانی سن در نشست بانک جهانی، «فرهنگ و توسعه» است.

کاظمی در بخش نخست کوشیده روند کار، دیدگاه فلسفی و رویکرد نظریه‌ای آمارتیا سن را بازگو کند تا خواننده بداند آنچه پیش‌رو خواهد داشت، بر چه بنیان‌ها و ارزش‌هایی استوار است. سن از جمله کسانی است که به‌روشنی به کاستی‌جویی (نقد) از زیاده‌روی در فردگرایی، فقر اخلاقی در اقتصاد، به‌ویژه اقتصاد نئوکلاسیک و نادیده‌گرفتن فرهنگ می‌پردازد. او دو دیدگاه فراگیر و برجسته در زمینه توسعه را برداشت اقتصاددار(یا دیدگاه بر پایه رشد اقتصادی (که توسعه را ابزار رشد اقتصادی و انباشت سرمایه/ ثروت می‌داند) و ۲. برداشت رهایی‌بخشی یا دیدگاه برپایه توسعه انسانی (دارای فرایند بهبود آزادی آدمی برای دستیابی به هدف‌های ارزشمندش) برمی‌شمرد. در این راستا جهانی‌شدن نقش‌آفرینی فرهنگ در توسعه در سه دسته هستند: ۱. نقش سازنده فرهنگ (توسعه دربرگیرنده فرهنگ/ توسعه فرهنگی)، ۲. نقش ارزباب (برای سنجش گرایش‌ها)، و ۳. نقش ابزاری (هدف‌ها) با فرهنگ بازخوردهای ما برگزیده می‌شوند). در این کتاب سن با پرداختن به بخش‌های گوناگون و فرهنگ و هنر در توسعه، به برخی پرسش‌ها درباره اثر فرهنگ بر توسعه و کنش‌های متقابل فرهنگی پاسخ داده است و تجربه‌های تاریخی و نمونه‌هایی آموزنده پیش‌رو می‌گذارد. در نخستین مقاله نویسنده نوشته‌ها و کارهای ساتیاجیت رای، فیلم‌ساز و هنرمند هندی را از دیدگاه فرهنگ توسعه، سویه‌های فرهنگی بومی در بافت جهانی بازخوانی کرده است. به باور سن در کارهای رای سه برداشت کلی درباره فرهنگ‌ها و پیوند میان‌شان برجسته است: ۱. ناهمانندی میان فرهنگ‌های بومی (محلی) و یگانگی آنها، ۲. بایستگی دریافتن ویژگی ناهمگن هر فرهنگ بومی و ۳. نیاز راستین به پیوند میان‌فرهنگی. او از شورش و شوق دریافتن کوچک‌ترین کوچک‌های بومی (جزئی) هم‌هنگام با سخن‌گفتن با کل جهان می‌گوید. به باور او همگن‌کردن فرهنگ‌ها به شیوه غربی، از راه مدرنیته وارداتی از غرب به دیگر بخش‌های جهان، آسیب‌رسان است. البته شیوه‌های ستیز فرهنگی افراطی، غرب‌ستیزی و شعراهای «ارزش‌های آسیایی» در برخی کشورهای آسیای شرقی هم مسئله‌ساز و ضدتوسعه هستند. سن این‌روش‌ها را توجیه‌هایی برای بسته‌کردن فضای آزادانه‌نگاری در

جاهایی مانند چین و سنگاپور می‌داند و می‌گوید دانش، توسعه و فرهنگ براساخته‌هایی از آن همگان هستند. او می‌گوید اگرچه ۶۰ درصد جمعیت جهان در آسیاست ولی این جمعیت پرشمار ناهمگن است و سخن‌گفتن از ارزش اصیل فراگیر برای کل این مردمان پرسش‌انگیز است. آمارتیا سن کارهای رای را برپایه باور به رابطه، نه رویارویی یا ستیز، میان «فرهنگ ما» با «فرهنگ آنها» جمع‌بندی می‌کند. در مقاله «فرهنگ چقدر اهمیت دارد» نویسنده به‌گونه‌ای ساختارمند نخست با کاستی‌جویی از نادیده‌گرفتن فرهنگ و هنر از سوسی اقتصاددانان، پافشاری می‌کند که مسئله این نیست که آیا فرهنگ اهمیت دارد یا نه، بلکه روشن است که اهمیت دارد، ازاین‌رو جالش ما چگونه‌ای اهمیت فرهنگ است. در این‌بخش آمارتیا سن با برشمردن پیامدهای سازنده و کاهنده جهانی‌شدن کوشیده با بازشناسی ارتباط‌ها به جایگاه فرهنگ در توسعه، سودآوری کنش‌های فرهنگی (برای نمونه توسعه جهانگردی)، اثر عامل‌های فرهنگی بر رفتار اقتصادی، فرهنگ و همکاری/ کنشگری سیاسی، پیوستگی و همبستگی اجتماعی، مکان‌های فرهنگی و بازآوری میراث گذشته، به فرهنگ و پدیدایی و به‌شوی ارزش‌ها بپردازد. او از یکپارچگی، تعصب و بیگانگی- جبرگرایی فرهنگی وابستگی متقابل، آموختن و جهانی‌سازی فرهنگی هم سخن به میان آورده و هرکدام را با بازگوکردن نمونه‌هایی بیشتر آسیایی، توضیح داده است. مقاله پایانی بازگویی فشرده و البته متناسب با سخنرانی در نشست بانک جهانی در توکیو است.

از نوشته‌های آمارتیا سن در زمینه فرهنگ، هنر و توسعه برمی‌آید که او با کاستی‌جویی از رویکرد نئوکلاسیک در اقتصاد و دیدگاه‌های نظریه‌ای جبرگرایی فرهنگی (دیدگاه ویر) تلاش می‌کند ناهمانندی‌های فرهنگی را به مثابه فرصت/ بخشی از توسعه بازشناسی کند. او باور دارد دانش و روش‌های برهان‌پردازی دانش‌پژوهی از آن همه جامعه‌هاست و ما می‌توانیم در زمینه فرهنگی از یکدیگر بیاموزیم و این بخشی جدانشدنی از فرایند توسعه است. او برای نمونه ماجرای واردشدن فلفل قرمز به هند از سوی پرتغالی‌ها و از آن خودسازی فلفل در ترکیب خوراکي هندی که امروز بخش جدانشدنی ادویه هندی شده را بازگو می‌کند. آمارتیا سن بارها در نوشته‌هایش به کارکرد آموزش همگانی رسمی (در سوادآموزی)، رسانه‌های آزاد (در آگاهی‌بخشی روا و بجا) و برخورداری از فرصت‌های همکاری آزادانه (انتخابات، نظرسنجی همگانی (فرانسدوم) و حقوق مدنی) برای تعادل برقرارکردن میان فرهنگ‌های بومی با ارزش‌های جهانی‌شدن می‌پردازد و تجربه‌هایی مانند

روند توسعه در زاین با کره جنوبی را بازگو می‌کند. او باور دارد راه رهایی از بمباران‌های یک‌سویه فرهنگی، کناره‌جویی یا سستیزمجادله‌ای نیست. او فرهنگ و هنر را در نمایی گسترده، بویا و کنش‌مند بازشناسی کرده و با توجه به ناهمگنی‌های هر فرهنگ، از وابستگی متقابل فرهنگ‌های گوناگون و وابستگی توجه به چستی- پرتب‌وتاب دگرگونی‌های فرهنگی سخن به میان آورده است. با وجود پرداختن به توسعه و پیوند آن با فرهنگ، سن حل‌وفصل مسئله چیرگی فرهنگ کلان‌شهری غربی را کوتاه و کلی جمع‌بندی کرده است. آموزش و آزادی رسانه‌ها در جامعه‌ها و کشورهای گوناگون به‌ویژه نمونه‌های آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین زیاد خوش‌بینانه حساب می‌کند. دشواری‌های کشورهای درحال‌توسعه تنها چالش‌های اقتصادی نیستند. پیچیدگی‌ها و جالش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این کشورها مردم و به‌ویژه کنشگران فرهنگی را در موقعیتی مانند تیغه قیچی قرار می‌دهد. از یک‌سو فشار فرهنگی‌سازی فرهنگی و بومی‌زدایی و از سوی دیگر کاستی‌های آموزشی، ناتوانی رسانه‌های آزاد و ناکارایی نهادهایی که باید پاسدار مردم‌سالاری باشند، در این کشورها واقعیت دارند. با این‌همه نوشته‌های آمارتیا سن پنجره باز گفت‌وگو برای بر ساختن رهیافتی نوین و آموزنده هستند و او بر گفت‌وگو به مثابه کنش فرهنگی برای آزادی و توسعه پافشاری دارد.

زیر آسمان جهان

شانس صفر

هیچ بختی برای برنده‌شدن ندارد. دولت استراليا کارزار «شانس صفر» را به طور مشترک با دولت سریلانکا به راه انداخته است. استراليا پناه‌جویانی را که به طور غیرقانونی وارد این کشور می‌شوند یا در جریان تلاش برای آن بازداشت می‌شوند، به اردوگاه‌هایی مانند مرکز نگهداری از پناه‌جویان در نانورو می‌فرستد.

گروه‌های مدافع حقوق بشر تاکنون بارها از استراليا به دلیل برخورد‌هایش با پناه‌جویان و نحوه نگهداری آنها انتقاد کرده‌اند.

از دیگر موانعی که کاربران در بازی‌های پایگاه «شانس صفر» با آن روبه‌رو می‌شوند می‌توان به قاچاقچیان اشاره کرد که همه پول آنها را می‌گیرند.

پیام «زندگی‌تان را خودخواسته خراب نکنید» شعار اصلی کارزار «شانس صفر» خطاب به افرادی است که به طور بالقوه ممکن است به‌دنبال مهاجرت به استراليا از راه دریایی باشند.

روایت

۲۰ سال سکوت طولانی



زهرا مشتاق

● نوشین می‌گوید حرف‌های شاد نبویس. مردم این روزها تلخی زیاد دارند، ما شیرینش کنیم. یکی از دوره‌های جشنواره فیلم فجر است. سینما فلسطین هنوز شیک‌ویک نکرده. همان دو سالن پایین و بالاست و آدم‌ها برای عبور از کنار هم کتابی می‌شوند و می‌روند. می‌خواهم از پله‌ها بالا بروم که سیدابراهیم را می‌بینم. با خامش است. دست تکان می‌دهم و می‌روم سمتش برای سلام و احوال‌پرسی. خامش یواش سلام می‌کند. یکی از فیلم‌هایش تازه تمام شده و چیزهایی درباره آن تعریف می‌کند و خداحافظی می‌کنیم. این آخرین دیدار با سیدابراهیم و اولین دیدار با نوشین بود. فکر کردم چه افاده‌ای، خب می‌ماند با هم آشنا می‌شدیم. آشنا شدیم. درست چند ماه بعد از رفتن ابراهیم. انکار ابراهیم زنی را که با تمام وجود دوست می‌داشت، سپرده باشد به من برای یک دوستی عمیق.



من در روایت می‌نوشتم و کارهای پژوهشی انجام می‌دادم. یکی از بهترین دوره‌های روایت فتح بود در کنار آدم‌هایی با دغغه‌های مشترک. نوشین لابه‌لای همان روزها پیدایش شد. انکار بچه‌ها او را کشانده بود آنجا برای عوض‌شدن حال‌وهوایش که هنوز تلخ بود. ما هنوز با هم دوست شده بودیم. اصلا قیافه‌اش را یادم نبود که یاد یادم باید ایند خاتم، همان خانم آن شب سینما فلسطین است. حبیبه جعفریان یا مجید ذوالفقاری بود که نوشین را معرفی کردند. گفتند ایشان خانم اصغرزاده هستند؛ یعنی نوشین را منتسب کردند به سیدابراهیم و نوشین امتداد ابراهیم شد. نوشین برایم غریبه نبود. کودکی بود که می‌شناختمش. زلال‌بودنش مرا مبهوت کرد. چیزهای مشترک زیادی در ما پیدا شد و بزرگ‌ترنیش این بود که ما کودکانی بزرگسال بودیم که لحظاتی طولانی می‌توانستیم در سکوت با یکدیگر سخن بگوییم.

■ ■ ■

چیزهایی هست که برای شرح در هیچ دسته‌ای نمی‌گنجد. تو همان گزینه‌ای. شاید اگر آن روز حرفم را گوش می‌کردی و با هم به خرم‌آباد می‌رفتم، اکنون کنار تو در صحن آزادی، خوشبخت‌ترین زن دنیا بودم. کسی از دوستانم می‌گوید این تو بودی که مرگ را تا پیش از ۴۰سالگی طلب کرده بودی و بعد می‌گویند در آن موقع ابراهیم هنوز نوشین را نداشته که چنین آرزویی کرده. اگر تقاضای تو از خداوند همانی باشد که دوستت می‌گوید باید گفت خدا، خیلی فوری با درخواست تو موافقت کرده است. شاید اگر من از محتوای نامه درخواستیات اطلاع داشتم، فرصتی برای اعتراض و تجدیدنظر پیدا می‌کردم. اما زمان سوخته بود و تو از دست داده بودم. تنها چیزی که در آن روزهای پراشوب انکار، مرا



از فروپاشی نجات می‌داد، چنگ‌زدن به دوره هشت‌ساله زندگی با تو بود. تمام غروب‌هایی که در بالکن خانه‌فخرآباد، نشست‌بر زمین، چشم به راه آمدن تو می‌شدم. به من می‌خندی اگر بگویم حتی دستمالی را که با آن بینی و صورت عرق‌کرده‌ات را پاک کردی، هنوز نگه داشته‌ام و آخرین پیراهنی که پیش از رفتن به آن پرواز لعنتی به تن داشتی! سال‌ها، همه چیزهای تو را در محفظه‌ای بسته نگه داشتم تا عطرث برایم بماند. تو بی‌قرار رفتن بودی و من با نفس‌کشیدن‌های تو زنده بودم و حالا اعتراف می‌کنم به تمام آنهایی که سهمی از تو داشتم، حسودی‌ام می‌شد. به تکه‌های فیلم، به سینما، به کلمات روی کاغذ. به آدم‌ها، به پروژه‌ها که روزهای زندگی‌ام را با تو هی قیچی زدد و کوتاه‌تر کردند. من تمام تو را می‌خواستم. و مرزی برای این خواستن متصور نبودم و تو پیش از من قرارهایت را برای رفتن گذاشته بودی. نمی‌خواهم بگویم که تو را نمی‌بخشم، چون عشق چیزی جز عبور از خود نیست. اما به تو می‌گویم چیزی از تو تمام در ۲۰ سال. تاکید می‌کنم، در تمام این ۲۰ سال هنوز قلمم به یاد تو می‌لرزد. برای من رفیقی مهربان بودی و برازنده‌ترین مردی که می‌توانست تا همه عمر کنارم باشد. خیلی زود رفتی ابراهیم؛ خیلی زود، کاش نامه‌ات را از خدا پس گرفته بودی!